

ساختار پیکر دروغ در جامعه‌ی ایران

شیوه‌ی زندگانی و سامان شهرآرایی (حکومت) هر مردمی، نشانه‌ی اندیشه‌ها و منش همان مردم هستند. فرمانروایان هر کشور یا از سوی مردم آن کشور برگزیده می‌شوند، که خواه ناخواه اندیشه‌هایی همسو و منش‌هایی همسان آن مردم دارند یا اینکه آنها فرمانروایی را با زور و ستم به چنگ آورده‌اند، مردم هم به ستم تن در می‌دهند، در این صورت می‌توان گفت که اندیشه و منش آن مردم پرورش دهنده‌ی زورورزی و ستمکاری است. رفتار و کردار مردمان ساختار شیوه‌ی زندگانی و منش آنها را نشان می‌دهد. اگر مردمی نیک اندیش باشند راستکار و درست کردار هم هستند، این مردم از یکدیگر نمی‌ترسند و نیازی به دروغ گفتن ندارند. لیکن مردمی که آزادی ندارند همیشه در ترس به سر می‌برند و دروغ چهره‌ی زیستن آن مردم را می‌سازد.

سیمای دروغ‌نودی و بدمنشی در حکومت انسان‌ستیز ایران شیوه‌ی زندگی و کردار آن مردم را به روشنی نمایان می‌کند. شگفتی در این است که بیشتر ایرانیان به راستی تنها از دیدن این چهره ننگ دارند نه از داشتن آن. شاید جامعه‌ی ایران بیشتر از هر مردمی به منش دروغ‌نودی آلوده شده، دروغ در هر کرداری، هر پدیده‌ای، هر فرآوردی، هر قانونی، حتا در هر پیوند و پیمانی که در این جامعه پدیدار شود، رخنه کرده و بخشی از بدیهیات این مردم شده است.

بر اساس این زمینه است که بیشتر ایرانیان یکدیگر را باور ندارند یا به دروغ باور دارند، چون ناخودآگاه دروغ را از بدیهیات زندگی می‌پندارند پس ناپاوری خود را هم پی‌گیری نمی‌کنند و جویای حقیقت نیستند. این مردم از راه تجربه باور دارند که هر کردار و گفتاری که از هم میهنان آنها سر می‌زند با کاستی و نادرستی همراه است ولی کاستی‌های خود را نمی‌بینند. مردمان مسلمان به ویژه ایرانیان دروغ را بسیار ارجمند می‌شمارند و در پوشش زرنگی و هوشمندی به کار می‌برند. با این وجود هر کس از این مردم زرنگی (دروغ) خود را ستایش و زرنگی (دروغ) دیگران را نکوهش می‌کند.

گویا "هرودوت" تاریخ نویس یونانی نزدیک به ۲۵۰۰ سال پیش در مورد منش ایرانیان چنین گفته است: **"این مردمان بشدت از دروغ بیزارند"**. البته "هرودوت" در میان مردمی می‌زیسته که آنها همواره با ایرانیان در ستیز بوده‌اند، پس او نمی‌خواسته که ایرانیان را ستایش کند. با در نظر گرفتن سرودهای زرتشتی، که دروغ را بسیار نکوهش کرده است، می‌توان پذیرفت که جامعه‌ی کهن ایران پرورش دهنده‌ی راست‌منشی بوده است. پس به سختی می‌توان باور کرد که آن راستکاران نیک اندیش به این دروغ‌نودانی که امروز حتا اندیشه‌ای هم از خود ندارند تبدیل شده‌اند.

روشن است که دروغ در هر جامعه‌ای زاییده‌ی ترس است. حکومت‌های پس از اسلام در ایران مشروعیت خشم و بی‌دادگری‌های خود را از احکام اسلام گرفته‌اند و به امر الله ترس را در جامعه‌های سرکش گسترش داده‌اند. منش پست دروغ‌نودی، در سرکوب شدگان، زاییده‌ی ستمکاری‌هایی بوده که در درازای زمان در جان همه‌ی مردم انباشته شده است. با تیزبینی می‌توان دیده پیروان زرتشتی، مسیحی، یهودی و بهایی که بیشتر در احکام اسلامی ستم می‌کنند و بیشتر می‌ترسند بیشتر هم با دروغ خو گرفته‌اند. برای نمونه، زشت‌تر و پست‌تر از ناسزاهایی که فرهنگ‌ستیزان مسلمانان گفته‌اند، دروغ‌هایی هستند که موبدان زرتشتی در ستایش از اسلام و برای پذیرا ساختن آموزه‌ی زرتشت از سوی مسلمانان به کار برده‌اند. درست است که آنها مسلمان نشده‌اند ولی زرتشتی هم نمایندند و به آنگونه خواسته‌های والیان اسلام را در آموزه‌ی زرتشت جای داده‌اند که امروز مسلمانان می‌توانند برای تأیید برتری و حقانیت خود از نوشته و گفته‌های موبدان زرتشتی سود ببرند. موبدان زرتشتی آموزه‌ی زرتشت را آنگونه تعریف و تحریف کرده‌اند که در اسلام پذیرفته شود. پستی و زشتکاری موبدان زرتشتی را می‌توان در ستایش‌های آنها در مورد حکومت اسلامی و ولایت فقیه دید و شنید و از دروغ‌های آنها بر خود لرزید.

بدیهی است که می‌توان در پژوهش‌های فرهنگی، تاریخی یا در برگرداندن گفتارهای برون از فارسی به زبان فارسی، که از سوی ایرانیان پدیدار شده‌اند، نشانه‌های این آلودگی‌ها را دید. در کمترین آنها نشانی از درستکاری و پاک اندیشی یافت می‌شود. حتی بسیار روشن است که نیروی برخی از روشنفکران از همین کژ کرداری و دروغ پردازی سرچشمه گرفته است، آنها از ستمکاری بر معنای واژه‌ها هم رویگردان نبوده‌اند و به کردار هر واژه‌ای را به هرگونه‌ای، که برای آنها سود بخش‌تر بوده است، به کار گرفته‌اند.

اینکه پیشینیان ما پس از اسلام، از سهل‌انگاری، برخی واژه‌ها را با معنای گوناگونی به کار برده‌اند نشان کژی و کاستی در راست‌منشی آنهاست و همین ناراستی آشفتگی در زبان و فرهنگ ایران ایجاد کرده است. هنوز هم در برگرداندن، واژه‌های بیگانه به فارسی، باید به همان سان این کاستی‌ها را به کار برد و گرنه در خور فهم نیستند. (نمونه‌ی زنده: اگر کسی به مفهوم واژه‌ی "ترافیک" در انگلیسی و کاربرد آن در ایران بنگرد شاید اندکی به کوتاه نگری ایرانی آشنا شود. یا اینکه اگر من برای ایزاری که "دیدنی‌ها را می‌نگارد" واژه‌ی من در آوری "دیدنگار" را بکار ببرم از شنیدن آن کسی "دوربین عکاسی" را تصور نمی‌کند، در حالیکه کاربرده واژه‌ی دوربین و کلمه‌ی عکاسی برای این دستگاه نادرست است. البته درست است که نام نهادن نادرست یک پدیده چندان اشکالی بوجود نمی‌آورد ولی این کار، سست‌اندیشی نامگذاران آنرا را نشان می‌دهد و ریشه‌ی درست آن واژه‌ها را سست می‌کند).
خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج.

این آینه گرداندن تنها برای نشان دادن زشتی‌های خودمان یا به زبانی دیگر انتقاد از خود نیست بلکه کاوشی است برای یافتن ریشه یا سرچشمه‌ی این بدمنشی که به آنگونه جامعه‌ی ما را در بر گرفته که ساختار پیکر جامعه از این آلودگی‌ها پدیدار شده است.

سخن از برآینده پدیده‌های هنجار و ناهنجار اجتماع ایران است که هر اندیشمندی می‌تواند با اندک آگاهی و به کمک اندیشه‌ی خود آنها را مرور کند و البته برخی هم می‌توانند آنها را بررسی کنند.

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست (مولوی)

برای روشنفکران اندیشمند روشن است که ایرانیان از هزار و چهارصد سال پیش گرفتار احکام اسلامی هستند و نیز بر آنها روشن است که هر اجتماع در روند زمان نیاز به دانشی نوشونده و روینده دارد و این رویندگی هم دستکم نیاز به آزادی در اندیشیدن دارد. از سویی دیگر احکام اسلام، الهی، سخت، همیشگی و تغییر ناپذیر هستند. رشد و گسترش هر اندیشه، در مورد دانشی ویژه‌ای، از مرز اندیشه‌ی الله فراتر می‌رود و به امر الله محکوم به نیستی است. بنابراین مردم ایران، که در زیر فشار خشم آوران به دروغ مسلمان شده بودند، پس چند سدسال دروغ پردازی را به ورزیدگی یاد گرفتند. آنها همیشه توانسته‌اند که رشد دانش و نیازهای پیشرفت اجتماع را به دروغ در تنگه‌ی احکام اسلامی جای دهند. چون تنگ حصار اسلام جایی را برای پیشرفت دانش نمی‌شناسد، دانشمندان توانسته‌اند دانش خود را، تا جایی که برای حکومت‌های اسلامی سودبخش بوده است، برون از احکام اسلامی پرورش دهند و سپس احکام اسلام را در آن دانش، که حصاری بازتری از اسلام دارد، بگنجانند. به زبان ساده با یک نمونه این گفته را روشن می‌کنیم: هرگز کسی نخواهد توانست، در اسلام و با ایمان به اسلام، در گسترش دانش فیزیک، شیمی، پزشکی و آفرینش هستی پیروزی داشته باشد ولی اکنون که زیستن در این گیتی بدون کاربرد این دانش‌ها بسیار دشوار است، مسلمان می‌تواند این دانستنی‌ها را مصادره کند، در جهاد به غنیمت بگیرد، بخرد یا اگر امکان دیگری پیدا نکرد بیاموزد. به هر روی یک مسلمان از ورزیدگی خود در دروغ‌نویسی کمک می‌گیرد و اسلامش را به گوشه‌ای از این دانش‌های نو می‌چسباند چون او می‌خواهد یا مجبور است که پایه‌ی ایمان خود را به اسلام سست نکند.

یک مسلمان زمانی اجازه دارد، که در مورد پدیده‌ای فراسوی شریعت، اندیشه کند که اندیشه‌اش پوشش اسلامی داشته باشد و فرآورد آن اندیشه در خدمت اسلام به کار گرفته شود. یعنی یک اندیشمند مسلمان باید نخست دروغی را بپروراند، که اندیشه‌اش را اسلامی نشان دهد، سپس اجازه دارد که اندیشه‌اش را بازگو کند. به زبانی ساده یک

مسلمان پیش از آنکه اندیشمند بشود باید یک دروغ پرور باشد. این بود که دانشمندان راست منش ایرانی (بسان رازی، بیرونی، سینا، فارابی و...) در احکام اسلام مرتد شناخته می‌شدند و محکوم به مرگ بوده‌اند.

البته در همین زمان هم دانشدانان* ایرانی، که دانشنامه‌ی دانشگاهی را در دست دارند، کم نیستند و نمی‌توان آنها را نابخرد و نادان نامید. بیشتر این کسان که دانشی را تنها برای بهتر و آسانتر زیستن در اجتماع آموخته‌اند حتا توانایی ژرفنگری به بنمایه‌های همان دانش را هم ندارند چون اوامر شریعت اسلام ریزه‌های جان آنها را آلوده کرده و نیروی خوداندیشی را در آنها خشکانیده است. این گونه کسان از آشنایی با بخش اندکی از یک دانش، خود را دانا و توانا می‌پندارند و از ناتوانی در برابر شناسایی بخش بزرگ آن دانش، خود را ناچیز می‌بینند. آنها از ناآگاهی و ناتوانی در شناخت سامان شگفت‌آور پدیده‌ها درمانده هستند و نادانی خود را با خلق کردن خالقی توانا و دانا پاسخ می‌دهند. این دانشنامه داران از دانشی، که در دانشنامه آنها نام برده شده است، کمتر می‌دانند تا یک برزگر از هنر کشاورزی. یک فیزیک‌دان یا یک پزشک مسلمان که برای دیدن الله به مکه می‌رود نه به درستی و راستی دانش فیزیک یا پزشکی را فهمیده است و نه اسلام را. او بسان کامپیوتری است که نسبت به فرمان برنامه‌هایی که در مخ او کار گذاشته شده پاسخگو است. یک کامپیوتر حساب می‌کند، می‌سنجد، بررسی می‌کند و پاسخ می‌دهد ولی همانگونه که برنامه ریزی شده است و از خود اندیشه‌ای ندارد. بیشتر این کسان دانشنامه دار یا این گونه روشنفکران هم بسان کامپیوتر از خود اندیشه‌ای ندارند ولی اندیشه‌ی برنامه نویس آنها هم چندان گامی فراتر از پندارهای بی‌اساس، خرافات، نرفته است.

* (دانشمند کسی است که دانشی از درون خود او تراوش کند، از چنین کسی در جامعه‌ی ایران نشانی نیست، دانشدان کسی است که دانشی را آموخته ولی آن دانش از درون کس دیگری جوشیده است.)

اندیشه‌ی کمتر انسانی در تاریخخانه‌ی مذهب به ویژه مذهب شیعه میدان گسترش پیدا می‌کند و اگر هم زمینه‌ای پیدا کند جدا و بریده از هر پدیده‌ی دیگری است. یعنی کسی که دانش شیمی یا فیزیک را فراگرفته است پیوند این آگاهی را بیشتر با پیشه یا تولید کالایی می‌شناسد که او در کتابی خواند است و کمتر پیوند آن دانش را با همه‌ی پدیده‌های زندگی می‌بیند. یک شیمی‌دان یا یک فیزیک‌دان کمتر کنش و واکنش شیمیایی و فیزیکی را در یک گل می‌بیند چون می‌پندارد که ساختار یک گل پیوندی با رشته‌ی دانشنامه‌ی او ندارد. از این روی چنین دانایان یا روشنفکرانی توانایی ندارند که تضاد احکام شریعت اسلام را با دانش یا فلسفه‌ی خود بررسی کنند. بررسی و پژوهش در پدیده‌ای نیاز به خرد توانا و اندیشه‌ای روشن دارد تا بتواند نشانه‌های دانش خود را در پدیده‌های گوناگون باز یابد و پیوستگی همه‌ی پدیده‌های هستی را با یکدیگر شناسایی کند. نخستین پیمان، برای کسی که بخواهد مسلمان باشد، خاموش کردن چراغ خرد و بستن میدان اندیشه خود است تا بتواند به نادانی و ناتوانی خود ایمان بیاورد. اگر کسی باور داشته باشد که خودش توانایی شناختن نیک و زشت را ندارد، پیرو فرمان کسی می‌شود که او را دانا و توانا می‌داند، نیروی خرد او هم در وجودش سست و کم می‌خشد. پزشکی که غیبت هزارساله انسانی را باور دارد نمی‌تواند اندیشه‌ای روشن و خردی توانا داشته باشد ولی او می‌تواند در پیشه‌ی پزشکی کارآزموده باشد. ایمان به اسلام به ویژه ایمان به مذهب شیعه، آلودگی خرد و زنجیری برای بستن اندیشه‌ی انسان است.

در کردار و گفتار برخی (شاید هم بیشتر) روشنفکران ایران، حتا آنهایی که می‌پندارند به اسلام ایمان ندارند، می‌توان به روشنی این آلودگی و زنجیر را دید. این کسان هریک آگاهی‌های گوناگونی بسان تاریخ، فلسفه، فرهنگ، جامعه شناسی و سیاست را فراگرفته‌اند ولی آنها توانایی پرداختن به پیوند این دانستنی‌ها ندارند و جهان‌بینی آنها هم در مورد این پدیده‌ها بریده و جدا از هم است. این دانایان ناتوان حتا نمی‌توانند خواسته‌های خود را ارزشیابی کنند. این کسان از جمهوری، دموکراسی، مردم سالاری، آزادی، حقوق بشر، رفراوند سخن می‌گویند به آنها جمهوری اسلامی، دموکراسی دینی، مردم سالاری الهی، حقوق بشر مسلمان، رفراوند شرعی می‌فروشند و این روشنفکران هم از اسلام زدگی و دروغندی خود این تضادها را به بهای ننگ آوری خریداری می‌کنند. کمترین نشان یک روشنفکر این است که برای مردم ایران روشن کند که پیوستن کلمه‌های اسلامی، دینی، الهی، شرعی با مفهوم خواسته‌های آنها در تضاد هستند. آیا درک این گفته برای یک روشنفکر خیلی دشوار است: که در احکام الهی، الله سالار است نه مردم سالار. اگر هم معنای واژه‌ها را نمی‌داند می‌تواند از واژه نامه کمک بگیرد. اگر این کسان خود دروغ پرور و دروغ فروش نبودند شیدان حاکم را رسوا می‌کردند. یک نفر فرهیخته پرسیده بود: به راستی عقل این روشنفکران کجا

رفته؟ پاسخ: اگر عقلی داشتند که بارها فریب نمی‌خوردند. کسی که به آشفتگی فکری دچار است دیگر روشنفکر نیست بلکه او سرگردان و درمانده است. کسی که در آرزوی رسیدن به آزادی، خواهان برانداختن حکومت اسلامی است، دیگر از انتخابات در این حکومت سخن نمی‌گوید چون در اسلام بیعت وجود دارد نه انتخاب. مگر محمد را مردم انتخاب کرده‌اند؟ مگر احکام الهی را به رای مردم گذاشته‌اند؟ مگر الله از مردم پیروی می‌کند؟ مگر مسلمان حق انتخاب دارد؟ مگر در اسلام انسان دانا است؟ مگر در اسلام انسان حق مسلمان نبودن دارد؟ مگر آدم گوسفند را برای شادی و سعادت گوسفند پرورش می‌دهد؟ اگر اندکی در مورد این پرسش‌ها اندیشه کنیم می‌توانیم ببینیم که برخی از روشنفکران ایرانی توان اندیشیدن ندارند و این کاستی از شیعه بودن آنهاست.

کسی که رفتارندم را، بر ضد فتوا دادن، برای براندازی حکومت اسلامی فرا می‌خواند او مردم‌دوست است و اگر در این مورد از این یا آن آیت الله بپرسد، فتوا بخواهد، او مردم فریب است نه آزادی خواه. بی‌خودی نیست که داریوش از آهورامزدا می‌خواهد که سرزمین‌های او را از دروغ دور نگه دارد. امروز می‌دانیم که نه تنها آهورامزدا نیایش داریوش را برآورده نکرده‌است بلکه مردم هم سرودهای زرتشت را باور نکردند. او می‌گفت: سرانجام، بدترین هستی یعنی نازندگی از آن دروغ‌اندان خواهد بود. (پس اکنون به درستی نازندگی که سرانجام دروغ‌ندی است هستی ما را در چنگ دارد.)

زرتشت می‌گوید: به سانی که باید سرور هستی را تنها از روی راستی برگزید به همان سان باید رهبر درستی را پسندید. شاید هم او می‌دانسته است، ما که با مفهوم راستی بیگانه هستیم پس چگونه باید راستی را شناسایی کنیم؟ او می‌گوید: "راستی" بهترین نیکی است، خرسندی است، خرسندی برای کسی است که "راستی" را برای بهترین "راستی" بخواهد.

به هر روی ما ایرانیان نتوانستیم که راستی را پاسداریم و بدین گونه که می‌بینیم در باتلاق دروغ فرو رفته‌ایم از شوربختی مزه‌ی آنرا هم فراموش کرده‌ایم. فردوسی منش ما مردم را در این سروده بیان می‌کند:

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخن‌ها به کردار بازی بود

ما هر دانش و منشی را، که در جان خود انباشته کرده‌ایم، می‌توانیم به کار بگیریم، به دیگران ببخشیم، به دیگران بفروشیم یا زاینده سازیم و از آنها بهره‌مند شویم. مسلمانان ارزش‌های اجتماع و معیارهای سنجش ارزش‌ها را از مکتبی می‌گیرند، که برخی از زشتی‌ها در درون آن مکتب سرافرازی شمرده می‌شوند، پس آنها نیز به همان زشتی‌های مکتب خود می‌گرایند.

باید دلیر بود و با پوزش گفت: جامعه‌ی مسلمان ایران مردمانی هستند که دروغ، خشم، زور، ترس را ستایش می‌کنند و افتخار به ستمکاری، بی‌دادگری، غارت و خونریزی رسول و امامان شریعت خود دارند. هر کس که در این جامعه پرورش یافته است به همین منش‌های پست، ولی در پوشش‌هایی ارجمند، آلوده شده است. این به آن معنی نیست که بیشترین ایرانیان کژ کردار و بد منش هستند ولی بیشترین مسلمانان خشم و غضب و تهدیدها و مجازات‌های الله را نکوهش نمی‌کنند، آنها به غزوات محمد و کشتار دگراندیشان به دست بنیان‌گذاران اسلام افتخار می‌کنند، آنها از گردن زدن، دست بردن، سنگسار کردن دیگران شرمسار نیستند، آنها دزدیدن و غارت کردن دارایی دیگران را قانونی می‌شمارند، آنها تجاوز کردن به یک زن را ننگی برای آن زن و افتخاری برای مرد تجاوز کننده می‌دانند. اگر روشنفکرانی در میان مسلمانان وجود دارند، که خود به اسلام زدگی آلوده نیستند، پس چرا این پلیدی‌ها را ارزیابی و مرز انسانیت و حق بشر را با اسلام روشن نمی‌کنند. البته در اینجا سخن از کسانی نیست که خود انگیزه‌ی سیاسی دارند بلکه سخن از کسانی است که "روشن فکر" یعنی باید دارای اندیشه‌ای روشن باشند.

اگر به منتهای الله که در قرآن شمرده شده‌اند بنگریم می‌بینیم که او سلطان، عالم، صاحب، حاکم، مکار، جبار، غضبناک و عذاب دهنده‌ی دگراندیشان است. درست همین نشانه‌ها را حکومت اسلامی و مردم مسلمان هم دارند و هر کدام از این سه پدیده از یکدیگر نیرو می‌گیرد. البته الله را عادل، غفور، رحیم و رحمان هم می‌خوانند ولی این کلمه‌ها در زبان فارسی با واژه‌ی همسنگ آنها برگردانده نشده است. (عادل = مجازات کننده‌ی ژرفبین، غفور = کسی که از مجازات سخت چشم پوش می‌کند = بی عدل، رحیم = از اجرای مجازات سخت خود داری می‌کند = ضد عدل، رحمان = کسی که خواهان تخفیف در مجازات است = ضد عادل. در فرهنگ کهن ایران بخشنده کسی است که بخشی از هستی خود را بر دیگران پخش کند. ماه، خورشید، زمین، باد، ابر بخشنده هستند. مهربان کسی است که با مهر ورزیدن بی‌آفریند بسان آب، زمین، خورشید و باد که با مهر خود جانداران را می‌آفرینند. مهربانی و بخشندگی از منشی سر چشمه می‌گیرد که همیشه روان است نه برای عباد پروری در مردم)

الله و حکومت اسلامی و مسلمان هر سه پدیده مفهوم توحید را دارند، یکدیگر را خلق می‌کنند، پرورش می‌دهند و زنده نگه می‌دارند. حکومت اسلامی یعنی سازمان گسترده‌ی ملایان در میان مردم. حکومت در کشورهای مسلمان، گرچه به نام هم اسلامی نباشند، اسلامی است. کشورهایی مانند مصر، اردن، پاکستان، افغانستان، عراق، اندونزی و... حتماً ترکیه دارای حکومت‌هایی هستند اسلامی که در درون حکومت رسمی آن کشورها فرماتروایی دارند. منش مردمان این کشورها هم مانند منش‌های همان الله است که در تصور آنها است، اگر اندکی نابرابری در برخی از رفتار یا کردار آنها دیده می‌شود از نابرابری تصویر الله است که در ذهن آنها نقش بسته است. تصویر الله در ذهن شیعه تصویر علی است که با شمشیر دو دم کافران را گردن می‌زند و شیعه‌ها مرز کمال خود را در این تصویر می‌بینند. شاعری در موردی، که با این نوشتار پیوند ندارد، گفته است:

به خاموشی بریدم من زبان هرزه گویان را / که لب بر هم نهادم کار شمشیر دو دم کردم

البته شاعر می‌خواهد چیز دیگری بیان کند و به کردار زبانی را نمی‌برد ولی او ناخودآگاه بریدن زبان و کاربرد شمشیر دو دم را ستایش می‌کند. منش مردم را می‌توان در واژه‌هایی که ناخواسته بر زبان می‌آورند یا در خرده ریزهایی که از آنها سر می‌زنند بررسی کرد. چگونه باید مردمی را مهربان نامید که برای شادی به تماشای به دار آویختن، سنگسار کردن، شلاق زدن می‌روند و شادی دیگران را در جشن و پایکوبی حرام می‌دانند. چگونه باید مردمی را آگاه نامید که آنها خود را نادان می‌پندارند و به ولایت فقیه ایمان می‌آورند و حاکمی را رهبر می‌نامند، آنها که از خود هدفی ندارند، پس چرا باید بر آنها رهبری گماشته شود. می‌بینیم که مجاهدین عرب از این مسلمانان ایرانی کمتر دروغوند بوده‌اند، آنها به این حاکم امیرالمومنین می‌گفتند نه رهبر، امیر = امر کننده. بردگان در راه رسیدن به هدف برده دار راهنمایی نمی‌شوند بلکه به آن سو رانده می‌شوند چون هدف برده و هدف برده دار همسو نیستند.

چگونه می‌توان مردمی را باخرد نامید که بر مرگ دشمنان ویرانگر کشورشان سوگواری می‌کند و از گور مردگان هزار ساله یاری می‌جویند ولی از آنچه که بر آنها و بر فرزندان آنها می‌گذرد بی‌خبر هستند. سرنگونی حکومتی یا بنیان کردن حکومتی کار سیاست داران و مردم داران است. یک سیاستمدان می‌تواند کتاب خوان، فیلسوف حتماً روشنفکر هم باشد ولی هدف او ساختن فلسفه‌ای تازه یا روشنگری نیست هدف او دگرگونی یا به دست آوردن حکومت است. روشنفکر کسی است که، به کمک آگاهی‌های موجود، با خرد خود در مورد ارزشهای پدیده‌ها و معیارهای سنجش آن ارزشها به ژرفی اندیشه و آنها را بررسی کند. کار او آفریدن ارزشها و معیارهای سنجش نوینی در جامعه است. سیاستمدان را می‌توان گرفت به زندان انداختن یا نابود کرد و با نابودی او سیاست او هم نابود می‌شود، مگر اینکه کسان دیگری به نام او سیاست خود را دنبال کنند. فرآورده‌ی یک روشنفکر اندیشه‌های نوین اوست که آنها را نمی‌توان دستگیر کرد یا کشت. برای نمونه حافظ یک روشنفکر بوده است با مرگ حافظ اندیشه‌ی او نمرده است.

با این وجود باید گفت که اندیشه‌ی حافظ زنده است ولی نه در جان ما. این اندیشه‌ها در زمینه‌ای که آلوده است نمی‌رویند آنها به جان پالایش شده‌ای نیاز دارند تا روینده و زاینده شوند.

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

تا در جامعه ایران زور حاکم است دروغ بی‌داد می‌کند و مردمی که در دروغ پرورده شوند از راستی می‌ترسند چون میدان تاخت و تاز خود را تنها در زمینه‌ی دروغ می‌شناسند.

در سرزمین ترس، مردم دروغ را به سان پناهگاهی برای نگهداری جان خود به کار می‌بردند ولی این کاربرد به سان " ویروسی " است که اسلام را، در درون جامعه‌ی ترس زده، نیرومند تر می‌کند.

کسی که زنجیرهای بردگی را در تنگنای شریعت اسلام نشناسد، نمی‌تواند مفهوم آزادی را در گستره‌هایی ورای ایمان به اسلام درک کند.

مردو آناهید

دریافت باز تاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>